



روایتی درباره شهیدان کریمی و محمدزاده که در یک موقعیت به شهادت رسیدند

دو دیده بان، دو رفیق

گروه پلاک عزت– یکی از آن ها مجید بود، جوانی ساده و صمیمی ولی با روحیه مردان بزرگ. دیگری محسن بود که بعدها کتابی درباره اش نوشتند به نام: «بچه مایه دار». در نگاه اول به نظر می آمد هیچ کدام شان مرد میدان جبهه و جنگ نبودند، اما هر چه خدا بخواهد همان می شود. مجید سال سوم دبیرستان بود که درس و تحصیل را رها کرد و به جبهه رفت، محسن نیز دانشجویی بود که بدون هیچ دغدغه ای در رفاه زندگی می کرد، اما همه این ها را رها کرد و برای دفاع از کشورش به جبهه رفت و خدا سرنوشت هر دوی آن ها را به گونه ای قرار داد که امروز همه ما به آن ها حسرت می خوریم. به بهانه برگزاری بزرگداشت این دو شهید دیده بان، مجید کریمی و محسن محمدزاده که هر دوی آن ها در یک موقعیت و در کنار هم به شهادت رسیدند، چند روایت را با هم مرور می کنیم.

● ۱۰ روز بود که آمده بود

احسان طوسی، یکی از همزمان این شهدا در باره نحوه شهادت شهیدان کریمی و محمدزاده می گوید: مجید حدود ۱۰ روز بود که به جبهه آمده بود. یک روز گلوله توپی آن طرف تر از ما خورد و دیده بان ارتش جلوی روی مان به شهادت رسید. همگی بدن مان سست شده

بود و کسی دیگر نای راه رفتن نداشت؛ اما مجید با آرامش خاصی پیکر دیده بان را برداشت و به عقب انتقال داد. دوروز بعد تا بی سیم را روشن کردیم، عراقی ها بلافاصله سنگرمان را زدند. شهید محمدزاده دم در سنگر ایستاده بود و شهید کریمی خیلی آرام و راحت روی زمین افتاده بود. سقف سنگر تخریب شده بود و ترانس به سر مجید خورده و به شهادت رسیده بود. شهید محمدزاده هم هنگام انتقال به عقب به شهادت رسید. عزیزی یکی دیگر از همزمان این دو شهید، درباره آن ها می گوید: این دو شهید ویژگی های خاص و از طرفی مشترک داشتند. محسن محمدزاده ۲۱ سال داشت و دانشجوی بود و در سبزوآر درس می خواند. مجید کریمی کم سن و سال بود و حدود ۱۶ یا ۱۷ سال داشت. در بجنورد مسجد امام خمینی (ره) پایگاه اصلی رزمندگان بودو از همان جایه جبهه اعزام می شدند. شهید مجید کریمی که اغلب یک عرق چین به سر داشت هر زمان در این مسجد حضور پیدا می کرد، شاهد سجده های طولانی او بودیم.

● خانواده اش راضی نمی شدند

وی افزود: شهید مجید کریمی چون سن کمی داشت نه خانواده راضی به حضور او در جبهه بودند و نه بسپج اورا



شهید مجید کریمی



شهید محسن محمدزاده

● محسن از وابستگی ها رها شد

اما روایت شهید محسن محمدزاده، روایتی که شدن انسان از همه تعلقاتی است که گاهی ممکن است این وابستگی ها آدمی را از پرواز بازدارد. محسن که جوانی دانشجوی بود، به خوبی توانست مسیر خود را به سوی آسمان هموار کند. او اهل هنر، تئاتر و شعر بود و با قلم خود بخشی از خاطرات هشت سال دفاع مقدس را به تحریر درآورد، اما بالاترین و متعالی

● بچه مایه دار بود

غلامعلی نامجویان از دوستان دوران مدرسه محسن که از این شهید به عنوان 'بچه مایه دار' نام می برد، به ذکر خاطره ای از وی می پردازد: خیابان شهید صفا، مسجدی دارد به نام 'دروازه گرگان' که محسن را آن جا دیدم، با لباس های اتو کشیده، عطر زده با لیکندی زیبا و دندان های سفید و برق. ناخودآگاه رفتم و به او سلام کردم. او هم قوری سلام کرد و حسابی تحویلم گرفت و باب رفاقت باز شد. از مسجد که بیرون رفتم، توی دهنم خانه شان را تصور می کردم، خانه ای شیک در محله مرفه نشین شهر، با پدر و مادری که احتمالا دکتر و مهندس هستند، همه این ها را از لباس شیک و اتو کشیده و چهره متبسم اش حدس می زدم، توی همین افکار بودم که ناگهان محسن، کلونی در چوبی یک خانه کلنگی را در 'چایلی کوچه' به صدا درآورد و پیرزنی در را باز کرد. خانه ای بود و اتاقه، با درهای چوبی ز هوار در رفته، وارد اتاقی شدیم و ناهار خوردیم. دقت که کردم دیدم لباس های محسن آن قدر هم که به نظر می رسید نو نبودند بلکه تمیزی و اتوی آن بود که غلط انداز بود و من اورا بچه مایه دار فرض کرده بودم. در همین رفت و آمدها بود که متوجه شدم پدر محسن مقنی است و بر اثر



شهید محسن محمدزاده ایستاده از چپ نفر اول



محسن هنگام وداع با مادر

با حضور خانواده معظم شهدا، همزمان و جمعی از مسئولان در گزار شد

اولین یادواره شهدای خراسان جنوبی مقیم مشهد

شرکت اول– اولین یادواره شهدای خراسان جنوبی مقیم مشهد روز گذشته با حضور ۳۰۰ خانواده شهید خراسان جنوبی مقیم در دانشگاه فرهنگیان مشهد برگزار شد. به گزارش خراسان رضوی، در این مراسم مولوی، دبیر این یادواره در توضیحاتی گفت: با توجه به برگزاری کنگره ملی دو هزار شهید خراسان جنوبی در تاریخ بیستم آذر (هفته آینده) در شهر بیرجند و اقامت برخی از خانواده های شهدای مطرح و گمنام این استان در مشهد، تصمیم به برگزاری یادواره شهدای خراسان جنوبی مقیم مشهد گرفته شد که جادارد از تمامی افراد و سازمان هایی که در برگزاری آن کمک کردند قدر دانی کنم. همچنین در این مراسم فرمانده سابق سپاه امام علی بن ابی طالب (ع) قم با اشاره به احادیثی در بیان عظمت جایگاه شهید و شهادت، به بیان چند خاطره در این باره پرداخت. سردار سر تیپ دوم پاسدار غلامرضا احمدی گفت: بر اساس روایات، شهیدان از همان لحظه قبض روح امکان رفع حاجت مومنان را دارند که این خود نشان از مقام والای آنان است. وی در ادامه خاطره ای به نقل از سردار محمد باقرزاده، مسئول کمیته



نفر وسط شهید مهدی مصوری

جست و جوی مقفودین ستاد کل نیرو های مسلح بیان کرد و افزود: هنوز فضای صمیمی بین ایران و عراق ایجاد نشده بود و آن ها اجازه نمی دادند به راحتی ما به مناطق عملیاتی برای تفحص نزدیک شویم. همزمان که ما با امکانات و تجهیزات حداقلی به سمت آن زمین های رفتم، با کشاورزان آن مناطق رو به روی می شدیم. در شب آخر عملیات تفحص، یک پیر مرد روستایی اهل سنت، جلوی ما را گرفت و گفت: به آنجایی که می خواهید بروید، نروید، من چند سالی است که این مسیر را می روم و حوالی غروب نور سبزی را می بینم که از سمت عراق به این منطقه می آید و بر می گردد، اما مدتی است که این نور دیگر نمی آید، من مطمئنم که این نور از سمت ائمه معصومین (ع) است و دیگر شهیدی در این منطقه نیست. در این مراسم پس از سخنرانی سردار غلامرضا احمدی فرمانده سابق سپاه امام رضا (ع)، رونمایی از کتاب «سردار خویان» درباره سردار شهید «مهدی صبوری» از فرماندهان شهید خراسان جنوبی در دفاع مقدس انجام شد که فاطمه جهانگشته به عنوان نویسنده به زندگی فردی و جهادی این شهید پرداخته است. همچنین «اسطوره» عنوان کتاب دیگری بود که در این مراسم رونمایی شد. هادی صبوری برادر شهید این کتاب را نوشته است.

● اهل فردوس بود

این شهید اهل فردوس، در دوران هشت سال دفاع مقدس فرمانده محور تنگه چذابه، فرمانده محور تپه های ا...ا، کبر، قائم مقام فرماندهی سپاه و اولین فرمانده بسیج شهرستان فردوس بود که با شروع جنگ تحمیلی جزو افرادی بود که به جبهه های حق علیه باطل شتافت و با استعداد و توان در رخشانی که داشت در زمره یاران شهید چمران و فرماندهان دفاع مقدس قرار گرفت. پس از مدتی این شهید والا مقام به عنوان فرمانده محور تنگه چذابه انتخاب شد و در حفظ این منطقه استراتژیک نقش ویژه ای ایفا کرد و بابت تلاش های او در این محور لقب «خوشید چذابه» را به او دادند. محمدعلی صبوری، برادر این شهید والا مقام در بیان خاطره ای از برادرش می گوید: «دختر کوچک من که دو سال بیشتر نداشت را بغل کرد و با او مثل یک فرد بزرگ صحبت می کردم و می گفت دیگر آخرین بار است که عموی را می بینی این بار که بروم دیگر بر نمی گردم. من و بچه ها گریه می کردیم و می گفتیم برادر این چه حرفی است که می زنی؟ گفت به هر حال همه مایک روز باید برویم. من آخرین بار است که به جبهه می روم. اوفت و بعد از دو هفته خبر شهادتش به ما رسید.»

● آمده ام برای خدا حافظی!

سید حسن برومند، یکی از دوستان و همزمان این شهید نیز می گوید: «آخرین مرحله ای که ایشان مجروح شدند و به فردوس آمدند از ناحیه پا مجروح بودند که عصا هم در دست داشتند. در خانه نشسته بودم که به خانه ما آمدند، برخلاف همیشه که می نشستند و صحبت می کردیم این بار نشست و با عجله گفت که آمده ام برای خدا حافظی! گفتن با همین پای مجروح دوباره می خواهی بروی؟ گفت: بله تلفن زده اند و در آن جا



نیاز هست باید بروم! اما این سری آمده ام که با شما خدا حافظی کنم شاید همدیگر را دیگر نبینیم! گفتن: شما می گفتی می خواهم برویم بجنگیم و پیروز شویم، خدمت بکنیم به اسلام، پس چه شد؟ گفت: این دفعه فرق می کند! دست به گردن یکدیگر انداختیم و گریه کردیم و خدا حافظی کرد و رفت، در نیمه های اسفند سال ۱۳۶۰ من توفیق پیدا کردم به عنوان رزمنده به جبهه اعزام شوم. روز ۱۴ فروردین ۱۳۶۱ به شهر بستان رفتم، در مسجد بستان از بلند گواعلام کردند آقای محمدعلی علمدار هر کجا هست بیاید، آقای علمدار راننده شهید صبوری بود. در همین وقت دیدم آقای علمدار وارد مسجد شد تا چشمش به من افتاد شروع کرد به گریه کردن گفتن: چه شده؟ گفت: آقای صبوری شهید شده! گفتن کی؟ گفت دیروز! خیلی آن جا گریه کردیم چند روز بعد با برادران رفتم برای دیدن دوستان در چذابه، اول شهر بستان فلكه طریق القدس از ماشین پیاده شدیم، شهید محمد جوادی با ما بودند، شهید جوادی اصرار داشت آن جا عکس یاد گاری بگیریم، نشستیم پای تابلو عکس گرفتیم، به محض این که عکس گرفتیم بلند شدیم، شهید جوادی گفت: اولین کسی که بعد از مهدی شهید بشود منم و اولین کسی که کنار شهید صبوری دفن می شود من هستم. در دهنم بود روزی که شهید مهدی می خواست برود به جبهه گفت: این سری بر نمی گردم. بعد از ۴۰ روز که در منطقه بودم نه در تشییع شهید صبوری بودم و نه در تشییع شهید جوادی، آمدم مزار شهدای فردوس دیدم کنار قبر شهید صبوری شهید جوادی دفن شده است.»